
صناعت جدل

یا

آداب مناظره

صناعت جدل را در سه مبحث مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اول: بحث قواعد و اصول

دوم: بحث مواضع

سوم: بحث وصایا

مبحث اول: قواعد و اصول

۱- مصطلحات این صنعت

۱- کلمه «جدل»: جدل در لغت به معنای کینه توزی و لجاجت در مقام صحبت کردن با خصم و دشمن است. جدل غالباً خارج از محدوده عقل و انصاف است. تقریباً می‌توان گفت جدل مترادف حيله است چرا که در آن بی‌عدالتی و بی‌انصافی صورت می‌گیرد. از اینرو در آیات و روایات مجادله مورد نهی واقع شده است، به خصوص مجادله در حج و اعتکاف (سوره بقره، آیه ۱۹۷).

منطقیون عرب وقتی می‌خواستند صنعت «طویبقا» را از یونانی به عربی ترجمه کنند،

کلمه «جدل» را انتخاب کرده‌اند. کلمه جدل مناسب‌ترین و بهترین الفاظ عربی برای این صنعت است، و حتی بهتر از الفاظ «مناظره»، «محاورة» و «مباحثه» است که دیگران برای این صنعت انتخاب کرده‌اند.

موارد استعمال لفظ جدل:

۱. به استعمال این صنعت جدل گفته می‌شود.
 ۲. به ملکه استعمال این صنعت نیز جدل می‌گویند.
- گاهی اوقات به جدل «قیاس جدلی» یا «حجت جدلی» یا «قول جدلی» نیز گفته شود. به کسی که از صنعت جدل استفاده می‌کند «مُجادِل» و «جَدَلی» می‌گویند.
- ۲- کلمه «وضع»: وضع به آن رأی می‌گویند که جدلی به آن اعتقاد یا التزام دارد، مثل آراء مذاهب، آداب و رسوم ملت‌ها، عقاید و ادیان، آراء سیاسی، اجتماعی، علمی و... . رأی بر دو قسم است:
- الف- رأی مورد اعتقاد: آن رأی است که جدلی حقیقتاً به آن اعتقاد داشته و آن را قبول دارد و از آن دفاع می‌کند مثل مذهب شیعه اثنا عشری که مورد اعتقاد ما است.
- ب- رأی مورد التزام: آن رأی است که جدلی حقیقتاً به آن اعتقاد ندارد، بلکه به نحو صوری و ظاهری به آن ملتزم می‌شود تا در مقام مجادله از آن استفاده کند و خصم را نیز ملتزم کرده و شکست بدهد.
- منظوبون برای هر دو مورد به نحو اختصار کلمه «وضع» را بکار می‌برند و از آن مطلق رأی را اراده می‌نمایند. بنابراین: وضع یعنی رأی مورد اعتقاد یا رأی مورد التزام.
- گاهی اوقات منظوبون نتیجه قیاس جدلی را وضع می‌نامند. به عبارت دیگر همان چیزی را که در برهان «مطلوب» نامیده می‌شود، در جدل «وضع» می‌نامند. طبق این نامگذاری معنای وضع مترادف است با: ادعایی که جدلی می‌خواهد آن را اثبات یا ابطال نماید.

۲- دلیل نیاز به جدل

انسان غالباً درباره رأی و اعتقاد خود منازعه می‌کند، از اینرو نیاز دارد که صنعت جدل

را بداند تا مدعای خود را اثبات کند. اگر مجادل جزء سیاسیون یا جزء محافظین دین و اعتقادات باشد خیلی بیشتر به جدل نیازمند است.

✓ جدل برای کسی که می‌خواهد کلام خود را اثبات نماید از برهان بهتر است. این مطلب چند دلیل دارد که ذیلاً بیان می‌شود:

۱- برهان در هر مسأله‌ای واحد است، چون برهان حق است و حق هم یک چیز بیشتر نیست. به عبارت دیگر یا اثبات یک مطلب برهان دارد یا نفی آن. اما جدل چون لازم نیست حق باشد، لذا هم طرف اثبات آن می‌تواند استدلال جدلی داشته باشد و هم طرف نفی آن.

بنابراین کسی که حق با او نیست، اگر بخواهد از برهان استفاده کند نمی‌تواند حرف خود را به کرسی بنشاند، اما اگر جدل بلد باشد باز هم می‌تواند حرف خود را اثبات کند یعنی هم در حق و هم در باطل می‌توان از جدل استفاده کرد.

۲- جمهور و اکثر مردم برهان را نمی‌فهمند. استعمال جدل برای این است که انسان در نزد جمهور دیگری را اسکات و منکوب کند آدمی اگر بخواهد با برهان این کار را انجام دهد، چون فهم جمهور خیلی دور و بعید از برهان است امکان دارد حرف او را قبول نکنند، اما حرف دیگری را که عوام پسند صحبت کرده است قبول نمایند.

۳- به طور کلی هر انسانی قدرت بر اقامه برهان ندارد، اما جدل راحت است و تقریباً همه می‌توانند از آن استفاده کنند.

۴- مبتدیان و تازه واردان در یک علم غالباً قدرت تشخیص و فهم برهان را ندارند و اصلاً برهان را نمی‌فهمند. لذا مدرّس ناچار است برای اثبات یک قاعده از جدل استفاده نماید و آن قاعده را بواسطه جدل به شاگردان تفهیم نماید هر چند که قدرت بر تشکیل برهان هم داشته باشد.

۳- مقایسه‌ای بین جدل و برهان

تفاوت‌های جدل با برهان:

۱- برهان از این جهت که فقط از یقینات تشکیل می‌شود متحصراً می‌خواهد حق را

که هیچ تقض و ردی متوجه آن نشود.
توضیح و حسب الامکان: یعنی در مواردی که جدل راه داشته باشد و بتوان در آن مجادله نمود. بنابراین اینکه در موردی جدل راه نداشته باشد باعث نمی‌شود که جدلی از عنوان و مقام مجادل بودن ساقط شود، همانطور که اگر در موردی ملأوا راه نداشته باشد طیب را از طیب بودن ساقط نمی‌کند.

تعریف دیگری برای جدل:

«الجدل صناعة تُتَكُنُّ الإنسانُ بين إقامة المذموم المذمومين على الوضع»
ترجمه: جدل صنعتی است که به انسان قدرت می‌دهد حجت‌هایی را که از مسلمات تألیف و درست شده‌اند اثبات نماید و یا اینکه آنها را رد نماید - که این اثبات و رد بستگی به اراده جدلی دارد - و همچنین قدرت می‌دهد که جدلی از مسائلی که باعث تقض و رد وضع او می‌شوند دوری نماید (چنانکه ذکر شد و وضع یعنی: رأی مورد اعتقاد مجادل یا رأی مورد التزام او).

۵- فوائد جدل

- ۱- چنانکه گفته شد قاعده اصلی جدل این است که مجادل بواسطه آن می‌تواند مدعای خود را اثبات نماید و در مقابل جمهور خصم را سکات و منکوب نماید. لکن فوائد دیگری نیز بر جدل مترتب می‌شود که ذیلاً بیان می‌شوند:
- ۱- ذهن جدلی ورزیده و ریاضت کشیده است. از اینرو می‌تواند برای هر مسأله‌ای دلیل بیاورد.
- ۲- جدلی در مسأله‌ای که برای او پیش می‌آید راحت می‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد، زیرا طرف ایجاب و سلب قضیه را بررسی کرده و می‌فهمد که کدام طرف حق و کدام طرف باطل می‌باشد.

اثبات نماید. اما جدل هم از یقینات تشکیل می‌شود و هم از مشهورات و مسلمات، زیرا در جدل شرط نیست که حتماً حق غالباً از مسلمات استفاده می‌کند و فرقی نمی‌کند که این مسلمات در نزد جمهور مسلم باشند یا در نزد طایفه خاصی مسلم محسوب شوند که - البته - خصم و طرف مقابل به آن اعتراف کرده است، و یا اینکه فقط در نزد خود جمع مسلم به حساب آیند.

۲- برای تحقق جدل حداقل به دو نفر نیاز است یعنی در جدل حداقل باید دو نفر متخصص و مورد دانسته باشند. اما برهان این گونه نیست، زیرا ممکن است شخصی برای فهم خودش برهان اقامه نماید.

۳- برهان در هر مسأله‌ای واحد است، یعنی یا طرف مثبت برهان دارد و یا طرف منفی. به عبارت دیگر امکان ندارد که هر دو طرف برهان داشته باشند، زیرا حق در یک طرف بیشتر نیست، اما جدل در هر دو طرف وجود دارد، بدین معنا که هم طرف مثبت می‌تواند جدل داشته باشد و هم طرف منفی.

۴- برهان از جهت صورت فقط از قیاس تشکیل می‌شود، اما در جدل از تمام حجت‌ها استفاده می‌شود، یعنی در جدل هم قیاس مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم استقراء و تمثیل، هر چند که در جدل بیشتر از استقراء و تمثیل استفاده می‌شود. بنابراین از نظر صورت، جدل اعم از برهان است.

۴- تعریف جدل

تعریف جدل:
«إنه صناعة علمية يُتَدَرَّ بها - حسب الإمكان - على إقامة الحجج بين المقدمات المسلمة على أي مطلوب يُراد، و على مُحَافَظَةِ أَيْ وَضْعِ بَيِّنَاتٍ عَلَى وَجْهِ لَا تَتَوَجَّهُ عَلَيْهِ مُنَاقَشَةٌ».

ترجمه: جدل یک صنعت علمی است که بواسطه آن قدرت پیدا می‌کنیم - به حسب امکان در چیزی که جدل راه داشته باشد - به کمک مقدمات مسلم، برای هر مطلوبی که اراده کرده‌ایم و برای محافظت از هر وضعی که می‌خواهیم حجت اقامه کنیم، به صورتی

می‌کند که منجر به تقض وضع او می‌شود. خصم به این سؤالات جواب می‌دهد و در حقیقت به قضایایی اعتراف می‌کند که باعث تقض وضع او می‌شود.

۳- در این قسمت مهاجم از مقدمات و قضایای مورد اعتراف خصم محافظ یک قیاس جدلی تشکیل می‌دهد. این قیاس منجر به تقض وضع خصم خواهد شد. اصطلاحاً می‌گویند: مهاجم از مسلمات طرف مقابل یک قیاس جدلی تشکیل می‌دهد که باعث تقض وضع او می‌شود.

۴- در این مرحله مجیب تلاش می‌کند تا از تقض وضع خود جلوگیری نموده و راهی را برای رهایی از تقض وضع خود پیدا کند. به عبارت دیگر تمام تلاش مجیب این است که با استفاده از قضایای مشهور در مقابل قیاس وضعش جوابی بدست آورد. در این مراحل چهارگانه مشاهده می‌شود که سؤال کننده، مهاجم و ناقض وضع خصم است، و جواب دهنده، محافظ و مدافع بر وضع خود می‌باشد. از اینرو در صناعت جدل دو کلمه «سائل» و «مجیب» به صورت اصطلاح درآمده‌اند. سؤالات و جواب‌ها به روش متناظره است. نکته: واجب نیست که اسکات و مکروب کردن خصم به صورت سؤال و جواب باشد بلکه به هر صورتی که اتفاق بیفتد صحیح است. همچنین لازم نیست که مجادله بین دو نفر به صورت حضوری و شفاهی صورت بگیرد، بلکه ممکن است به صورت مکانیهای باشد. مثلاً شخصی در مورد مسأله‌ای کتابی را منتشر می‌کند، سپس شخص دیگری برای جواب دادن به آن، کتاب دیگری را تألیف می‌نماید و مطالب آن کتاب را تقض و رد می‌کند.

۷- مباده‌ی جدل

سؤال ۱- کدام یک از هفت قسم مباده‌ی قیاس‌ها در جدل مورد استفاده قرار می‌گیرند؟
جواب: مشهورات و مسلمات. البته مشهورات بین سائل و مجیب مشترک است، اما مسلمات مخصوص سائل است، به این صورت که از مسلمات طرف مقابل علیه خود او استفاده می‌کند.

نکته: استفاده از مشهورات در جدل صرفاً بخاطر مشهور بودن آنها است نه بخاطر حق

۳- جدلی می‌تواند مبتدی را قانع کند و استاد با روش جدل می‌تواند براحتی هر مطلبی را با ساده‌ترین عبارات به شاگردان تفهیم نماید.

۴- جدل برای کسی که دوست دارد همیشه غالب باشد فایده و منفعت زیادی دارد.
۵- جدل برای رؤسایی که می‌خواهند زیردستانشان همیشه تابع باشند، بسیار مفید است. رئیس بواسطه جدل می‌تواند هر کار صحیح و باطلی را انجام دهد اما محبوبیت خود را نیز حفظ نماید.

۶- جدل برای وکلان نیز بسیار مفید است. اصلاً بیشترین فائده جدل برای وکل است، زیرا شغل وکیل مجادله کردن است.

۶- سؤال و جواب

بیان شد که جدل حاصل نمی‌شود مگر با دو طرف متنازع. به این صورت که تلاش و همت یکی از دو طرف این است که وضع طرف مقابل را تقض کند و تلاش طرف دیگر این است که از وضع خود محافظت نماید.

مخبر خصم به آن طرفی که در صدد تقض است «مهاجم» و به آن طرفی که در صدد حفظ وضع خودش است «مدافع» می‌گویند. در اصطلاح صناعت جدل به مهاجم «سائل» و به مدافع «مجیب» گفته می‌شود.
سؤال: سز نامگذاری به «سائل» و «مجیب» در اصطلاح صناعت جدل چیست؟

جواب: زیرا در جدل چهار مرحله وجود دارد:

۱- مهاجم شروع کرده و سؤال‌های متعددی از خصم محافظ می‌نماید، مثلاً می‌گوید: «آیا این مطلب این گونه است؟»، «آیا اگر فلان طور بشود فلان حادثه اتفاق می‌افتد؟»، مهاجم ابتداء سعی می‌کند که سؤالات از وضع مجیب دور باشد تا اینکه مجیب متوجه نشود این سؤالات در رابطه با تقض وضع او پرسیده می‌شود و در نتیجه خیلی راحت به سؤالات جواب دهد. سپس به صورتی که مجیب تفهیم سؤالات را به وضع او نزدیک‌تر نماید.

۲- در این مرحله مهاجم بدون اینکه خصم متوجه شود شروع به پرسیدن سؤالاتی

بودن. لذا اگر قضیه‌ای حق باشد اما مشهور نباشد هیچگاه در جدل از آن استفاده نمی‌شود و استعمال آن در جدل غلط است. اما اگر قضیه‌ای مشهور باشد ولی حق نباشد، یا هم مشهور و هم حق باشد، در جدل مورد استفاده واقع می‌شود. خلاصه: ملاک در جدل شهرت است نه چیز دیگر.

سؤال ۲- در بحث مشهورات ذکر شد که شهرت سبب دارد. اکنون سؤال این است که اگر مشهورات سبب و علت دارند باید جزء نظریات قرار بگیرند، پس چرا آنها را جزء مبادی قیاسات قرار داده‌اید؟

* جواب: زیرا این قضایا به قدری مشهور شده‌اند که جمهور مردم از سبب آن غافل شده و فقط شهرت خود قضیه را درک می‌کنند. چنانکه مجزبات نیز قیاس و علت داشتند اما گفتیم بدیهی هستند. چرا که قیاس آنها خفی است و مورد غفلت واقع می‌شود، و قیاس خفی با بدیهی بودن قضیه منافات ندارد. در مشهورات نیز هر چند شهرت بی دلیل نیست اما این دلیل مغفول واقع می‌شود. از اینرو دلیل داشتن با مبادی اقیسه بودن مشهورات منافات ندارد. شهرت بسبب اختلاف اسباب از حیث کوه تا سیران شهرت مشهورات به سه قسم تقسیم می‌شوند. ملاک این تقسیم اختلاف در اسباب شهرت است که در نتیجه در خود شهرت هم تأثیر می‌گذارند. این سه قسم عبارتند از:

۱- مشهورات حقیقیه: قضایایی هستند که حقیقتاً مشهورند و شهرتشان با تعقیب و تأمل زائل نمی‌شود.

۲- مشهورات ظاهریه: قضایایی هستند که در ظاهر مشهورند لکن شهرتشان با تعقیب و تأمل زائل می‌شود. مثلاً قضیه «برادرت را در هر حالی یاری کن» مشهور ظاهری است و شهرت آن با اندکی تأمل از بین می‌رود، چرا که این قضیه در مقابل یک مشهور حقیقی قرار دارد که می‌گوید: «ظالم را یاری نکن هر چند برادرت باشد».

۳- شبیه به مشهورات: قضیه‌ای است که اصلاً مشهور نیست بلکه شبیه قضایای مشهور شده است. یعنی بخاطر عروض یک عارضی شهرت عارضی پیدا کرده است و در نتیجه با زوال آن عارض شهرت آن هم از بین می‌رود. مثال: ممکن است قضیه «سبیل را بلند بگذار که این کار نیکو است» در یک عصری مشهور شود. مثلاً یک پادشاهی این کار

را انجام داده است و در نتیجه، این قضیه هم مشهور شده است. لکن وقتی پادشاه بمیرد شهرت این قضیه هم از بین می‌رود. و یا اگر پادشاه دیگری بیاید که سبیل کوتاه داشته باشد و بگوید سبیل را کوتاه کن، از این به بعد قضیه «سبیل را کوتاه کن» مشهور می‌شود. سؤال: کدام یک از این سه قسم مشهورات در جدل مورد استفاده قرار می‌گیرند؟
جواب: مشهورات حقیقی.

نکته: مشهور ظاهری در خطابه مورد استفاده واقع می‌شود اما در جدل مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، زیرا اگر کسی در جدل مشهور ظاهری استعمال کند، طرف مقابل فوراً مشهور حقیقی را که مقابل مشهور ظاهری است بیان می‌کند و او را شکست می‌دهد. شبیه به مشهورات هم در مغالطه استفاده می‌شود که بحث آن خواهد آمد.

۸- مقدمات جدل

مقدمات جدل لازم نیست که عین مشهورات باشند بلکه ممکن است قضیه‌ای غیر مشهور در مقدمات جدل قرار بگیرد متناهی به شرط اینکه به مشهورات رجوع نماید، یعنی از مشهورات کسب شهرت کند. چنانکه در برهان گفته شد مقدمات برهان لازم نیست ذاتاً و خودبخود بدیهی باشند بلکه ضرورتاً باید یقینی باشند، لکن اگر بدیهی نبودند می‌بایست به بدیهیات رجوع کنند. این مطلب در اینجا هم جاری می‌شود، یعنی مقدمات جدل نیز لازم نیست ذاتاً و خودبخود مشهور باشند بلکه می‌توانند غیر مشهور باشند، لکن در این صورت باید به مشهورات رجوع کرده و از آنها کسب شهرت نمایند.

سؤال: چگونه یک قضیه غیر مشهور از مشهورات کسب شهرت می‌کند؟

جواب: رجوع به مشهورات و کسب شهرت به سه روش ممکن است:

۱- تشابه: یعنی از یک قضیه مشهور شبیه سازی می‌کنیم، مثال: فرض بفرمائید قضیه «اطعام میهمان نیکو است» مشهور باشد. ما از این قضیه شبیه سازی می‌کنیم و می‌گوئیم: «پس برآورده کردن حوائج او هم نیکو است». این قضیه از شبیه خود کسب شهرت می‌کند.

نکته: در روایات هم قضایای شبیه سازی شده وجود دارد، مثال ۱- اگر دوست نداری

مشهور ترزید دارد و آن را نمی‌دانند! به طرز کلی ترزید در مشهورات در نوبه جمهور و مشهور مردم مستحسن بوده و مورد قبول نمی‌باشد.

۲- ماهیت و لمبیت (علت) نیز مورد سؤال واقع نشود. ماهیت و علت دو امر فلسفی هستند که به برهان احتیاج دارند نه جدل. یعنی با جدل نه ماهیت یک شیء معلوم می‌شود و نه علت آن. جدل بیشتر در مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اعتقادی واقع می‌شود. و ورود در مسائل و مطالب دقیق فلسفی با روش جدل، توفیق و بی‌روزی‌ای پدیده ندارد.

۱۰- مطالب جدل

مطلب جدل یعنی آن امری که جدل بخاطر آن واقع می‌شود. به عبارت دیگر امری است که جدل بخاطر اثبات یا نفی آن محقق می‌شود.

سؤال: چه امری می‌تواند مطلوب جدل واقع شوند؟
 جواب: در نگاه اول همه مسائل فلسفی، اجتماعی، دینی، علمی، سیاسی، ادبی و همه فنون و معارف می‌توانند مطلوب جدل واقع شوند. اما چهار دسته از فضا یا هستند که مطلوب جدل واقع نمی‌شوند و جدل در آنها راه ندارد. این چهار قسم عبارتند از:

- ۱- مشهورات حقیقی: مشهورات حقیقی هیچ گاه مطلوب جدل واقع نمی‌شوند، زیرا کسی قدرت انکار آنها را ندارد تا فردی با جدل بخواند آنها را اثبات کند. کسی که یک مشهور حقیقی را قبول نداشته باشد جدل برای او نافع نیست، زیرا چنین شخصی هر قفسیه مشهور دیگر را هم رد می‌کند. با چنین شخصی اصولاً نباید مجادله کنیم، بلکه باید او را عقاب کنیم و با او را مسخره کرده و بی جهت به او بختیم و از این کارها مثال: منکر و سخن عبادت خالق و قبح عاقل والدین را باید تک زد و او را مورد اذیت و آزار قرار داد. منکر قفسیه و ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد؛ را باید مسخره کرده و به او خندید. در برابر کسی که منکر حرارت آتش می‌شود، باید مقلداری آتش پشت دست او گذاشت تا بپهد آتش حرارت دارد یا نه!

۲- مسائل ریاضیات: مسائل ریاضی هم هیچگاه مطلوب جدل واقع نمی‌شود. اصولاً ریاضیات قابل جدل نیستند و جدل در آنها امکان ندارد، بلکه فقط برهان قبول می‌کنند.

کسی به ناموست نگاه کند پس تو هم به ناموس دیگری نگاه مکن. مثال ۲- اگر دوست داری فرزندانیت به تو احترام بگذارند پس تو هم به پدر و مادر خود احترام بگذار.

۲- مقابله: منزه حکمی برای موضوعی ثابت شده است و این قفسیه مشهور می‌باشد. در اینجا مقابل آن حکم را برای مقابل آن موضوع اثبات می‌کنیم به گونه‌ای که حکم دوم از حکم اول کسب شهرت نماید. مثال ۱- اگر احسان به دوستان خوب است پس بدی به دشمنان نیز خوب است. مثال ۲- اگر گناه جفت می‌آورد پس تقوا عزت می‌آورد.

۳- قیاس: از یک صغری مشهور با یک کبری مشهور قیاسی تشکیل داده و قفسیه‌ای را نتیجه می‌گیریم. اکنون این قفسیه نتیجه نیز مشهور می‌شود، چون صغری و کبری که آن را اثبات کرده‌اند مشهور می‌باشند. مثل: مردم آزار، آتش است و آتش اول خوردش را می‌سوزاند، پس مردم آزار اول خوردش را آزار می‌دهد.

۹- مسائل جدل

هر قفسیه‌ای را که مسائل، خود آن قفسیه با تقیض آن را از موجب سؤال کند و مسئله جدله نامیده می‌شود. و بعد از آنکه موجب جواب داد و مسائل مسئله جدل را در قیاس جدلی مورد استفاده قرار داد، همین مسئله جدل مقدمه جدله نامیده می‌شود. به عبارت دیگر: مسائل ابتداء از موجب سؤال می‌کند و موجب اعتراف می‌کند، بعد از آن مسائل این اعتراف موجب را به عنوان یک قفسیه مسلم در قیاس جدلی قرار می‌دهد که این قیاس تقیض وضع موجب را به دنبال دارد. در این هنگام قفسیه مقدمه جدله نامیده می‌شود. سؤال: آیا هر قفسیه‌ای می‌تواند جزء مسائل جدل واقع شود؟ به عبارت دیگر آیا هر قفسیه‌ای می‌تواند مورد سؤال واقع شود؟

جواب: جناب معصنف - علیه الرحمة - می‌فرمایند: خوب است بعضی از قضایا در جدل مورد پرسش و تحقیق و جستجو واقع نشوند. به عنوان نمونه دو قسم از این قضایا را ذیلأ بیان می‌نمایم:

۱- مشهورات: سائل نباید مرکز قفسیه مشهور را مورد سؤال قرار دهد، چون اولاً به طرف مقابل جرات انکار می‌دهد و ثانیاً خودش متهم می‌شود که شاید در این قفسیه

متفاوت و آراء و مذاهب مختلف را حفظ کند، اما هر چه بیشتر بداند، موفق تر است.
 نکته: ادات اول در برهان کاملاً برعکس است، زیرا در برهان از این نظر که غرض رسیدن به حق است، تفکر و تأمل و مهلت خواستن در آن متافاتی با غرض ندارد.

ادات دوم: جدلی باید در تمیز و جدا کردن معانی الفاظ مشترک، مشکیک، متواظی، تنابین، مترادف و غیره تیخر و مهارت تام داشته باشد. به عبارت دیگر: جدلی می‌بایست بر احوال الفاظ مسلط باشد، یعنی الفاظ باشد نه اینکه صرفاً معانی الفاظ را آموخته باشد، بلکه باید بر احوال و اوضاع الفاظ هم تسلط کامل داشته باشد و بداند این معنا در کجا استعمال می‌شود و آن معنادر کجا بکار برده می‌شود. زیرا ممکن است یک معنا با یک لفظ به صورتی اراده شود، اما همان معنا با یک لفظ دیگر به صورت دیگری اراده شود. لذا شخص مغالط از این تبارب و اشتراک معانی استفاده کرده و انسان را فریب می‌دهد، به این صورت که لفظ را در یک معنایی استعمال می‌کند، اما در مقام حکم صادر کردن مغالطه کرده و حکم را برای معنای دیگری آن لفظ صادر می‌کند.

بسیاری از منازعاتی که در علوم مختلف واقع شده بخاطر عدم درک و عدم تمیز بین معانی یک لفظ صورت گرفته است. در جدول اصول و قواعدی وجود دارد که به ما یاد می‌دهد چگونه معانی الفاظ را بشناسیم و آنها را از یکدیگر تشخیص دهیم، لکن چون بنای این کتاب بر اختصاص است فقط چند مثال را از باب نمونه ذکر می‌نماییم:

قاعده ۱- مقایسه کردن لفظ با لفظ مقابل آن: مثلاً برای اثبات اینکه فلان لفظ مشترک لفظی است و دو معنا دارد، لفظ را با لفظ مقابل آن مقایسه می‌کنیم.

مثال ۱- «قوة النفسی و القيام» قدرت راه رفتن و ایستادن.
 مثال ۲- «الأخرس ناطق بالقوة و البذر شیء بالقوة» انسان لال بالقوة سخنگو است و دانه بالقوه درخت است.

لفظ وقوه در مثال اول به معنای «قدرت» است، زیرا لفظ مقابل آن اضعف است، اما در مثال دوم به معنای «قابلیت و آمادگی برای وجود» است، زیرا لفظ مقابل آن «بالفعل» می‌باشد. بنابراین اثبات می‌شود که قوه در این دو مثال مشترک لفظی است و در دو معنا استعمال شده است، زیرا تمدد تقابل، نشانه این است که لفظ دو معنا دارد.

۳- مسائل تجربی: اگر شما فرضاً صد سال جدل کنید که آیا آتش امن را نسیمت می‌کند یا نه، هیچ فایده‌ای ندارد، زیرا این مسأله باید تجربه شود. یک امر تجربی با برهان هم بدست نمی‌آید بلکه فقط با تجربه حاصل می‌شود.

۴- مسائل محسوس: جدل در رابطه با اینکه مثلاً فلان میوه چه نواری دارد هیچ سودی نخواهد داشت. در امور محسوس فقط باید از حس استفاده کرد و حتی برهان هم نمی‌تواند امور محسوس را اثبات نماید.

۱۱- ادوات و ابزارهای این صناعت

صناعت جدل چهار ادوات و ابزار دارد که شخص جدلی باید بر آنها مسلط باشد. اگر شخصی بخواهد ملکه جدل را پیدا کند باید کاملاً این چهار ادوات را یاد بگیرد و بر آنها تسلط داشته باشد. البته صرف یاد گرفتن آنها برای انسان ملکه جدل را ایجاد نمی‌کند، بلکه شخص باید این چهار ادوات را عملاً بکار بگیرد و تمرین زیاد داشته باشد تا برای او ملکه جدل حاصل شود. همانطور که به صرف دانستن معنای آرز، ملکه آرز کردن برای انسان حاصل نمی‌شود، بلکه شخص باید آن را بکار گیرد و عملاً چوب آرز کند تا ملکه آرز کردن برای او حاصل شود.

اینگ به بیان ادوات چهارگانه صناعت جدل می‌پردازیم:

ادات اول: جدلی باید انواع و اقسام مشهورات را در حافظه‌اش داشته باشد تا در وقت نیاز و حاجت بتواند در همان لحظه احتیاج از آنها استفاده کند. دگر کردن و مهلت خواستن در جدل نقض غرض است، زیرا غرض مجادل این است که تسلط خود را نبرد جمهور به رُخ حریف بکشد و باید مسلسل وار تقضایای مشهور را بکار ببرد. از اینرو مجادل باید انواع و اقسام مشهورات را بداند و در حافظه خود با یگانگی کند. البته هر شخصی در هر زمینه‌ای که جدل می‌کند، باید مشهورات در همان زمینه را محفوظ داشته باشد. مثلاً مجادل در امور دینی ترجیحاً مشهورات در رابطه با موضوع دین را باید در ذهن و حافظه خود داشته باشد، مجادل در امور سیاسی می‌بایست مشهورات مربوط به سیاست را آماده داشته باشد. بنابراین لازم نیست که جدلی تمام مشهورات مربوط به علوم

ادات چهارم: جدلی - بر عکس ادات سوم - باید در بیان شناخه بین معانی مختلف نیز نام داشته باشند. یعنی بتواند دو شیء مای را که با یکدیگر تفاوت هستند کاملاً مشابه جلوه دهد. به این صورت که: الفراق این دو شیء را که هر یک با دیگری گند و اشتراک بین آن دو را بزرگ نشان دهد. و یا مثلاً دو شیء مای را که بین آنها خصومت وجود دارد، طوری نشان دهد که توهم بیعت آنها بشود.

شناخه بین اشیاء مختلف و گوناگون، با شناخه در امور ذاتی است با در امور عرضی. راه بدست آوردن ملاک ادات چهارم این است که انسان تلاش کند تا وجوه مشابهت بین اشیایی که کاملاً با هم متفاوتند و یا فقط در جنسی با یکدیگر مشترکند، را تحصیل کند. حتی اگر امور مشترک میان اشیاء امور عدسی باشد.

به عنوان نمونه وجه شناخه بین دو شیء ممکن است یک نسبتی باشد که بر آن دو عارض می شود. سپس حدود نسبت (یعنی اطراف نسبت) به دو صورت می باشد: الف - متصل ب - منفصل.

الف - حدود متصل بر سه قسم می باشند:

۱- یک شیء در هر دو طرف منسوب است، مثال: نسبت امکان به وجود مانند نسبت امکان به عدم است. در این مثال منسوب امکان است و منسوب الیه او وجود و عدم می باشد. همانطور که می دانید وجود و عدم دو امری هستند که با یکدیگر نهایت اختلاف و تفاوت را دارند، لکن برای تشکیل مشابهت بین آن دو نسبت آنها با امکان در نظر گرفته شده است. یعنی وجود و عدم در این امر با هم شبیه اند که نسبت شان با امکان، یکی است.

۲- یک شیء در هر دو طرف منسوب الیه است، مثال: نسبت بیانی به نفس مانند نسبت شنوایی به نفس است.

۳- یک شیء در یک طرف منسوب و در طرف دیگر منسوب الیه است، مثال: نسبت نقطه به خط مانند نسبت نقطه به سطح است.

ب - حدود منفصل: حدود منفصل در جایی است که دو طرف نسبت، هیچ جزوه مشترکی نداشته باشند، مثال: نسبت چهار به هشت مانند نسبت سه به شش است. نکته ۱- چنانکه در بحث امکان خاص گذشت، گفتیم ممکن الوجود شیء مای است که

قاعده ۲ - جمع بستن لفظ: همچنین از راه جمع بستن لفظ می توان فهمید که لفظ مشترک لفظی بوده و چند معنا دارد، با مشترک لفظی نبوده و یک معنا بیشتر ندارد. به این صورت که:

اگر لفظی چند جمع متعدد داشته باشد معلوم می شود که مشترک لفظی است، اما اگر یک جمع بیشتر نداشته باشد معلوم می شود که فقط یک معنا دارد و مشترک لفظی نیست. به عنوان مثال لفظ امرء را مورد بررسی قرار می دهیم:

امرء اگر به معنای اشیء باشد جمع آن امورء است. و اگر به معنای طلب فعل باشد جمع آن اورامرء است.

بنابراین اثبات می شود که امرء مشترک لفظی است، زیرا جمع های متعدد با معانی متعدد دارد.

ادات سوم: جدلی باید قدرت تمیز و تفریق بین مشابهات را داشته باشد. یعنی فوراً بتواند بین اشیاء و معانی مشابه تفاوت های زیادی را بیان کند تا اگر حریف خواست به خاطر مشابهت بین دو شیء، حکم یکی را به دیگری سرایت دهد، بلافاصله در مدعای او مناقعه کند و به او جواب دهد و بگوید این دو شیء با هم فرق می کنند و قیاس شما قیاس مع الفارق است. و سپس به ذکر تفاوت ها و اختلافات بین آن دو شیء، مشابه بپردازد و تمام وجوه اختلاف را بیان کند. مثال: فرقی از سنی ها یعنی اشاعره منکر حسن و قبح عقلی شده و می گویند: اگر حسن و قبح عقلی باشد پس نباید بین این مسأله و بین حکم عقل به قنیه وکل بزرگ تر از جزوه خود است، تفاوتی وجود داشته باشد، در حالی که بین این دو مسأله تفاوت وجود دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که حسن و قبح اشیاء عقلی نیست!

در اینجا علماء شیعه به آنها جواب داده و می گویند: عقل بر دو قسم است: ۱- عقل نظری ۲- عقل عملی. اشاعره حکم عقل نظری را برای عقل عملی صادر کرده اند، چرا که حکم عقل به قنیه وکل بزرگ تر از جزوه خود است، حکم عقل نظری است، لکن حکم به قنیه و عمل حسن و ظلم قبح است، حکم عقل عملی می باشد. بنابراین قیاس آنها مع الفارق و باطل می باشد.

موجب نمی شود که حکم یک شیء به مشابه آن سرایت داده شود. مثلاً به صرف اینکه دو برادر از نظر پدر و مادر فرقی ندارند، اثبات نمی کنند که هر دو نیز هوش می باشند. نتیجه: اگر کسی بر این ادوات چهارگانه مسلط باشد یک جدلی تمام عیار است، و یک چنین جدلی ای است که می گوئیم: هر چه را بخواهد می تواند اثبات نماید و هر چه را بخواهد می تواند رد کند.

مبحث دوم: مواضع

۱- معنای موضع

معنای موضع: در جدل به آن قضایای کلیه ای که می توانیم قیاسی مشهور زیادی از آنها بسازیم هم وضع گفته می شود. به عبارت دیگر: موضع، حکمی کلی است که از آن احکام کلی مشتعب می شود. این احکام کلی و کثیر نسبت به آن حکم کلی اصلی به منزله جزئی هستند و همگی مشهور می باشند و می توانند مقدمه قیاس جدلی قرار بگیرند. سؤال: آیا خورد موضع باید مشهور باشد؟

جواب: خیر، لازم نیست که موضع حتماً مشهور باشد، بلکه می تواند مشهور باشد و می تواند مشهور نباشد.

البته اگر خورد موضع هم مشهور باشد می تواند مقدمه قیاس جدلی قرار بگیرد و در این هنگام از یک جهت موضع و از جهت دیگر مقدمه قیاس جدلی خواهد بود.

اکثرن برای موضع چند مثال ذکر می کنیم:

مثال ۱- «اذا كان أحد الضدين موجوداً في موضوع فكان ضد الآخر موجوداً في ضد ذلك الموضوع»

ترجمه: هرگاه یکی از دو ضد در موضوعی موجود باشد، پس ضد دیگر در ضد آن موضع موجود می شود.

احکام زیادی که می توانند از این موضع کلی مشتعب و متفرع شوند عبارتند از: ۱- اگر احسان به دوستان بیکو است، پس بدی به دشمنان نیز نیکو است.

نه وجود برای آن ضرورت دارد و نه عدم. اصطلاحاً در علم فلسفه می گویند: «ممکن» چیزی است که نسبت آن با وجود و عدم مساوی می باشد. یعنی وقتی نسبت ممکن الوجود با هستی در نظر گرفته می شود، هستی برای آن ضرورت ندارد، و همچنین وقتی آن را با نیستی می سنجم، نیستی هم برای آن ضرورت ندارد. به عبارت دیگر: نسبت ممکن الوجود با هستی و نیستی مساوی است.

نکته ۲- در حکمت ریاضی، نقطه، خط و سطح را این گونه تعریف می کنند:

۱- نقطه: چیزی است که طول و عرض و ارتفاع ندارد.

۲- خط: چیزی است که فقط طول دارد و ارتفاع و عرض ندارد.

۳- سطح: چیزی است که طول و عرض دارد، ولی ارتفاع (عمق) ندارد.

بنابراین نقطه، خط و سطح هر سه در امری عدسی مشترک هستند، لکن متعلق علم در هر کدام متفاوت است. به این صورت که امر عدسی در نقطه طول و عرض و عمق، و در خط عرض و عمق، و در سطح «عمق» می باشد.

فوائد ادوات چهارم:

۱- ادوات چهارم در بدست آوردن حد و رسم اشیاء با سه ادوات قبلی مشترک است. لکن فایده این ادوات در بدست آوردن جنس و شبه جنس می باشد، ولی ادوات قبلی در بدست آوردن فصل و عرضی خاص کارایی دارند.

۲- این ادوات در جایی فایده دارد که بخواهیم شهرت یک قضیه را به قضیه دیگر سرایت دهیم، و یا یکی دیگر از احکام مشهور را برای غیر مشهور ثابت کنیم. به این صورت که وجه اشتراک میان موضوع دو قضیه را بیان می کنیم و می گوئیم: علت حکم در هر دو همین وجه مشترک است، همانگونه که در تمثیل ذکر شد.

۳- همچنین این ادوات در جایی مفید است که خصم می گوید: بین دو شیء تفاوت وجود دارد. در اینجا مجادل وجه تفاوت را از او مطالبه می کند و اگر نتوانست وجه تفاوت را بیان کند چاره ای بجز تسلیم نخواهد داشت و مجبور است وجه تشابه را بپذیرد، هر چند که به حسب تحقیق علمی عجز و ناتوانی از بیان تفاوت، بلکه اصلاً نبودن تفاوت،

موضوع مثل دیوار - البته در دو مکان و یا در یک مکان اما در دو زمان - عارضی شوند.
یعنی دیوار هم می تواند سفید باشد و هم سیاه.
همانطور که ملاحظه می فرمایید، با این مثال موضع اول باطل می شود. زیرا مواضع می گوید: اگر یکی از ضامین (مثل سفیدی) بر موضوعی (مثل دیوار) عارضی شد، در این صورت ضمه دیگر (سیاهی) باید بر ضمه آن موضوع عارضی شود، در حالی که در این مثال ضمه دیگر نیز بر همان موضوع عارضی می شود.

۲- فایده مواضع و وجه تسمیه آن
فایده مواضع:

فایده مواضع این است که ما دیگر لازم نیست مشهورات زیادی را حفظ کنیم، بلکه چند تا موضع را حفظ می کنیم و سپس مشهورات را از روی آن موضع می سازیم. به همین خاطر گفته اند: سعی کن طرف مقابل، موضوع را در جدل تهیه، زیرا آگتیم تقض موضع خیلی راحت تر و آسان تر است. بنابراین اگر حرفی موضع شما را کشف کرده و آن را تقض نماید، در این صورت مشهورات زیادی را از دست خواهید داد.
سوال: وجه نامگذاری موضع چیست؟ عبارت دیگر: چرا آن را موضع می نامند؟
جواب: این نامگذاری سه دلیل دارد:
۱- موضع محافظت و نگهداری است.
۲- موضع انتفاع است و محابله از آن سود می برد.
۳- موضع بحث و نظر است.
اشکال: جناب منظر - رحمه الله علیه - در ذیل سوم می فرمایند: طریق جدل در عباره مواضع بحث و تبادل نظر انجام می دهند، اما به نظر می رسد که آن دو اصطلاح بر سر موضع بحث نمی کنند، بلکه بحثشان در مصداقین و موارد است.

۳- اصطلاح مواضع

جدلی قبل از ورود به جدل باید مواضع خودش را آماده و دستبندی کند تا نیز در

۲- اگر معاشرت با جنجال ملاموم است، پس قطع رابطه با علماء نیز ملاموم است.
۳- هرگاه ترورستان زیاد شوند فقیران کم می شوند.
۴- دهجاء الحق و ذوق الباطل حق آمد و باطل رفت.
مثال ۲ - «اذا كان شيء موجوداً في وقت أو موضع أو حال أو موضوع فإنه موجوداً مطلقاً».

ترجمه: هرگاه شیء ای در وقت یا مکان یا حالت یا موضوعی موجود باشد، پس به هر حال موجود است.

احکام جزئی و موارد این موضع عبارتند از:

۱- اگر شخصی بکار دروغ گفت پس او دروغگو است.
۲- اگر دیدید فرزندان بدون اجازه سر کیف پول شما می رود پس او دزد است.
۳- اگر به هم حجره خود ظلم می کنی پس تو فرعون هستی، متنبها قدرت کمتر است.
۴- اگر آدم سیاسی، راز تو را درون خانه اش فاش می کند، پس در رسانه های عمومی مثل روزنامه هم بخش خواهد کرد.

نکته: اگر مواضع مشهور نیستند، بلکه شهرت از آن جزئیات و مصداق آنها است، مشهور نبودن غالب مواضع دو علت دارد:

۱- عامه مردم بیشتر با مصداق و جزئیات ارتباط دارند و ذهن آنها قدرت درک عمومات را ندارد، زیرا درک و تصور عمومات برای عامه مردم مشکل است، از اینرو تفصیل عمومات نیز برای آنها سخت و مشکل است و این سختی از شهرت عمومات جلبرگیری می کند و در نتیجه غالب مواضع مشهور نیستند.

۲- علت دیگر این است که تفسیه عام بیشتر از خاص در معرض تقض و بطلان قرار می گیرد. زیرا عام با یک مورد تقض هم باطل می شود اما خاص این طور نیست. به عنوان نمونه یک مثال برای تقض موضع اول ذکر می کنیم:

موضع اول عبارت بود از اینکه: هرگاه یکی از دو ضمه در موضوعی موجود باشد، در این صورت ضمه دیگر در ضمه آن موضوع واقع می شود.

یکی از اصماده سفیدی و سیاهی هستند. سیاهی و سفیدی هر دو می توانند بر یک

می شود، یعنی با نوع و موضوع خودش مساوی نیست؟
 جواب: مراد ما از تساوی در اینجا تساوی در نسب اربع نیست، بلکہ منظور ما از تساوی در انعکاس است، بنابراین ابتداء باید معنای تساوی در انعکاس را توضیح دهیم و سپس به بیان جواب بپردازیم.

معنای تساوی در انعکاس:

«یصدقُ المحمولُ کلِّاً علی جمیع ما أمکن أن یصدقَ علیہ الموضوعُ»
 الموضوعُ کلِّاً علی جمیع ما أمکن أن یصدقَ علیہ الموضوعُ»

ترجمہ: تمام اشیائی کہ معمول پر آنها صدق می کند، موضوع هم باید بر آنها صدق کند، و تمام اشیائی کہ موضوع بر آنها صدق می کند، معمول نیز باید بر آنها صدق کند.
 اینک به جواب سؤال می پردازیم:

بین نوع و فصل تساوی در انعکاس برقرار نیست، به این بیان:
 انسان بر هر چه صدق کند ناطق هم صدق می کند، یعنی امکان ندارد انسان بر شیء مای صدق کند، اما آن شیء ناطق نباشد، چرا کہ ناطق ذاتی ماهیت انسان است، اما بر عکس - ممکن است ناطق بر شیء مای صدق کند لکن آن شیء انسان نباشد، زیرا انسان در ماهیت ناطق قرار نگرفته است. توضیح مطلب اینکه: ماهیت ناطق در ماهه اللطیف است، یعنی چیزی کہ دارای نطق باشد، بنابراین هر چند کہ بالفعل و تا آنجا کہ مای شانسیم فقط انسان است کہ ناطق می باشد، اما احتمال دارد کہ شیء مای ناطق باشد اما انسان نباشد. از اینرو ناطق نسبت به انسان اعم است و با انسان تساوی در انعکاس ندارد، و همانطور کہ بیان کردیم معمولی کہ با موضوع تساوی در انعکاس ندارد و در ماهیت موضوع قرار گرفته باشد و جنس ناپیده می شود و نتیجه مراد از جنس در صاعقت جدول اعم از جنس و فصل در کلیات خمس است.

با توجه به توضیحات بالا معمولات در مواضع چهار قسم هستند:

۱- جدول ۲- رسم (خاصه) ۳- جنس ۴- عرضی: عام و اخص.

سؤال: چرا انواع جزء معمولات جدولی به حساب آورده نمی شود؟
 جواب: زیرا غالباً نوع بر دو مورد حمل می شود: ۱- شخص ۲- صفت.

اینجا طبع آنچه کہ مستقیماً بیان کرده اند، اصناف و اقسام مواضع را بیان می کنیم، البته مستقیماً این بحث را بسیار توضیح و تفصیل داده اند، لکن ما به خاطر اختصار فقط فهرست و عناوین را ذکر می نماییم، به بیان کہ:

محمول در مواضع دو حالت دارد:

الف - معمول در انعکاس با موضوع مساوی است.

ب - معمول در انعکاس با موضوع مساوی نیست.

الف) اگر معمول در انعکاس با موضوع مساوی باشد: این قسم دو صورت دارد:

۱- معمول داخل ماهیت موضوع است: به این معمول ادعیه گفته می شود.

۲- معمول خارج از ماهیت موضوع است: به این معمول اخاطبه می گویند. همچنین این معمول ارسم هم ناپیده می شود، زیرا باعث تعریف ماهیت می شود، به این صورت کہ ماهیت را از نظیر تغییر داده و جدا می کند.

ب) اگر معمول در انعکاس با موضوع مساوی نباشد: این قسم نیز دو صورت دارد:

۱- معمول داخل ماهیت موضوع است: به این معمول وجنس می گویند.

۲- معمول خارج از ماهیت موضوع است: به این معمول عرضیه گفته می شود. عرضی در اینجا شامل هر دو قسم عرضی می شود، این دو قسم عرضی عبارتند از: قسم اول - عرضی عام: معمولی کہ شامل تمام افراد موضوع می شود، مثال: انسان مائی است.

قسم دوم - عرضی اخص: معمولی کہ فقط شامل بعضی از افراد موضوع می شود، مثال: انسان شاعر است.

نکته: جنس در صاعقت جدول شامل فصل در کلیات خمس نیز می شود، یعنی فصل در باب کلیات خمس نیز مجموعه جنس در صاعقت جدول قرار می گیرد. به عبارت دیگر:

فصل در کلیات خمس، همانند معمول ناساوی و داخل در ماهیت موضوع است، کہ در صاعقت جدول به آن جنس می گویند.

سؤال: فصل در کلیات خمس با نوع (موضوع) خودش مساوی است. مثلاً در قضیه انسان ناطق است، ناطق با انسان مساوی است، پس چرا می گویند فصل داخل در جنس

شوند، برخی از آنها را بیان می‌کنیم، و کسانی را که طالب تفصیل بیشتر هستند به کتاب‌های مفصل ارجاع می‌دهیم.

۴- مواضع اثبات و ابطال

مواضع اثبات و ابطال در تمامی مواضع چهارگانه وجود دارند، از ابرو و منفعت آنها فراگیر است. مواضع اثبات و ابطال تعریف خاصی ندارند، بلکه بیست مورد هستند که آنها را مواضع اثبات و ابطال می‌نامند. دو تعالی که قبلاً ذکر کردیم از مواضع اثبات و ابطال بودند، یعنی:

۱- اِذَا كَانَ أَحَدُ الْقَدَمَيْنِ ...

۲- اِذَا كَانَ الشَّيْءُ موجوداً فَنِي زَمَانٍ أَوْ حَالٍ ...

در اینجا یک موضع دیگر را هم ذکر می‌نمائیم:

«اِذَا كَانَ الشَّيْءُ عَارِضاً عَلَيَّ مَحْمُولاً فَهُوَ عَارِضٌ عَلَيَّ مَوْضِعَهُ» به عبارت دیگر: «العارضُ علی العارضِ عارضٌ».

ترجمه: هرگاه شیء‌ای بر محمولی عارض شود پس بر موضوع آن محمول نیز عارض می‌شود. به عبارت دیگر: عارض بر عارض (محمول) عارض (بر موضوع آن نیز) می‌باشد. با توجه به این قاعده می‌توان عروض یک شیء بر موضوع را با تمسک به عروض آن بر محمول اثبات کرد، و همچنین می‌توان عروض آن بر موضوع را با تمسک به عدم عروض بر محمول ابطال نمود.

مثال ۱- جمهور مردم عاطفی هستند.

موضوع: جمهور محمول: عاطفی.

صفتی برای محمول عارض می‌شود، به این صورت که می‌گوئیم: عاطفی کسی است که احساسات او قوی می‌باشد. اینک این صفت در موضوع هم ثابت می‌شود، یعنی می‌توانیم بگوئیم: جمهور نیز دارای احساسات قوی هستند.

مثال ۲- سیاستمدار منفعت طلب است.

در تعریف منفعت طلب می‌گوئیم: کسی است که منفعت خود را بر مصلحت اجتماع

۱- حمل نوع بر شخص: اگر نوع بر شخص [مثل زید] حمل شود ارزشی برای جدلی ندارد، چون شخص جزئی است و جدول در جزئیات راه ندارد.

۲- حمل نوع بر صنف: اگر نوع بر صنف حمل شود، در این صورت در حکم همان عرضی عام است که بر موضوع حمل می‌شود، زیرا نوع با صنف در انمکاس مساوی نیست و همچنین خارج از ماهیت صنف است، مثال: شاعر انسان است.

در مثال انسان بر شاعر حمل شده است و با شاعر تساوی در انمکاس ندارد، زیرا انسان اعم از شاعر است، یعنی هم بر شاعر حمل می‌شود و هم بر صنف‌های دیگر، مثل کاتب، تاجر، نجار، دکتر، مهندس و غیره. همچنین انسان خارج از ماهیت شاعر می‌باشد.

اصناف مواضع طبق دسته‌بندی مغتیبون عبارتند از:

۱- مواضعی که محمولشان وحده می‌باشد.

۲- مواضعی که محمولشان وخاصه (رسم) می‌باشد.

۳- مواضعی که محمولشان وجنس است.

۴- مواضعی که محمولشان دعرضی است.

۵- مواضع اثبات و ابطال.

۶- مواضع اولی و آخر.

۷- مواضع هوهی.

نکته ۱- مغتیبون سه قسم اخیر از مواضع را بخاطر اهمیتی که دارند جداگانه ذکر کرده‌اند. لکن در حقیقت این سه مورد هم داخل در همان چهارگانه اول می‌باشند.

نکته ۲- توضیح و تفصیل همه اقسام هفتگانه مواضع به طول می‌انجامد و این کتاب مختصر گنجایش آن را ندارد. علاوه بر اینکه هر کسی در فن و رشته خاصی جدول می‌کند، مثل فقه، متکلم، وکل، سیاستمدار و غیره که هر کدام در رشته خاصی مجادله می‌کنند. بنابراین هر کدام باید بر رشته خود کاملاً مسلط باشند و مشهورات و مسلمات آن را فرا بگیرند. بخاطر همین چندان نیازی به شناخت مواضع در علم متعلق نخواهند داشت.

لکن برای آنکه طلاب و دانش پژوهان گرامی تا حدودی با معنا و مفهوم مواضع آشنا

نمی‌شناسند. سرمایه‌داران جهانخواه با معاملات سیاسی همچون دفاع از حقوق بشر مردم را فریب می‌دهند، اما در پشت آنگنک دلشین این گونه شعارها، وحشیانه به جناح و کاشانه آنها حمله می‌کنند، پیر و جوان را به قتل می‌رسانند و اموال و توأمین آنها را به غارت می‌برند و حتی به کودکان شیرخواره رحم نمی‌کنند. کشورهای مثل آمریکا که ممکن است بوج‌های اقتصادی آنها سر به فلک کشیده باشد، لکن بخاطر نیر فرهنگی و یونانی بیروسته ظلم و ستم می‌کنند و با تشکیل دولت جعلی اسرائیل به کشتار مردم جهان مشغولند. آری اینان در دنیا مصداق بارز و آشکار «أولئك كالأعمام بل هم أخصأ» و در آخرت «فی جهنم خالدون» هستند. بنابراین فرهنگ و دین از اقتصاد بهتر است.

قابل ذکر است که تفصیل و برتری در موارد بسیاری وجود دارد، مانند تفصیل و ترجیح در ورزش، مذهب، علم، مدیریت، آداب اجتماعی، اخلاق و رفتار، تفریح و غیره. وجه تفصیل در هر موردی با موارد دیگر تفاوت دارد، به عبارت دیگر مواضع اولی و آخری در هر موردی با موارد دیگر متفاوت است.

نکته: گاهی اوقات در طرف مجادله اصل فضیلت را قبول دارند، لکن اختلاف در افضلیت است، مثلاً در افضلیت حاتم طائی و اذین بن زائده، اختلاف می‌شود. شخصی می‌گوید حاتم سخاوتمندتر بوده، اما دیگری می‌گوید مقنن سخنی‌تر بوده است. مثلاً آنکه قابل به سخنی‌تر بودن حاتم است این گونه تعلیل می‌آورد: حاتم روزانه صد شتر نحر می‌کرده و هزاران نفر بر سر سفره او اطعام می‌شدند. اما مقنن در کل عمرش اصلاً صد شتر ندیده است، پس حاتم کریم‌تر بوده است.

اما آنکه قابل به سخنی‌تر بودن مقنن است می‌گیرید: مقنن هر چه داشته بذل و بخشش می‌کرده است و اگر روزی یک نفر را غذا می‌داده تمام وعش همان یک نفر بوده است، اما حاتم هر چه داشته بذل و بخشش نمی‌کرده است، در حالیکه توانایی او خیلی بیشتر از تعداد افرادی بوده که به آنها خوراک و پوشاک می‌داده است. مثلاً توانایی او در روز پنجاه هزار نفر بوده اما هزار نفر تحت پوشش او قرار می‌گرفتند. پس مقنن کریم‌تر بوده است. فرد مجادل بایستی این ملاکات مختلف را در ذهن داشته باشد و از هر یک به فراخور مورد بحث، استفاده کند.

مقدم می‌دارد.
اکنون این صفت برای سیاستمدار هم ثابت می‌شود، یعنی می‌گوییم: سیاستمدار کسی است که منفعت خود را بر مصلحت اجتماع مقدم می‌دارد.

مثال ۳- انسان راستگو عادل است.
صفتی را از این محمول سلب می‌کنیم و می‌گوییم: عادل ظلم نمی‌کند. نهایتاً این صفت برای راستگو نیز ثابت می‌شود، یعنی می‌توان گفت: انسان راستگو ظالم نیست.

۵- مواضع اولی و آخری

به هر موضعی که در مقام تفصیل و برتری شی‌های بر شی‌های دیگر و یا در مقام تقیص شی‌های نسبت به شی‌های دیگر باشد موضع اولی و آخری می‌گوییم. الفاظی که برای تفصیل بکار می‌روند عبارتند از: آخری، اولی، افضل، آخر، آئند، آخرف، آقدم و...، الفاظی که برای تقیص بکار می‌روند عبارتند از: آنقص، آنحس، أقل، أضعف و...
می‌دانید که جدل درباره تفاوتل بین افراد و اشیاء زیاد واقع می‌شود. به عنوان نمونه بحث می‌شود که فلائی اعلم است یا دیگری، فلائی عادل‌تر است یا دیگری، بازی فلائی بهتر است یا دیگری، فلائی زیباتر است یا دیگری و از این گونه مسائل.
مثال: شما می‌خواهید ببینید اقتصاد بهتر است یا فرهنگ؟
شخصی در دفاع از اقتصاد و تفصیل آن بر فرهنگ می‌گوید:

۱- اقتصاد خوب باعث می‌شود مردم طغیان نکنند، پس رعایت مسائل اقتصادی بهتر است.

۲- اگر اقتصاد نباشد فرهنگ هم نیست، چون «من لا معاش له لا دین له» پس اقتصاد بهتر است.

اما شخص دیگری در تفصیل فرهنگ بر اقتصاد می‌گوید:

۱- فرهنگ باعث می‌شود مردم قدر دان شوند، پس فرهنگ بهتر است.
۲- اگر اقتصاد باشد اما فرهنگ نباشد مثل حیوانات می‌شویم که خوری در زندگی و خورنری در وجود آنها غلبه کرده و بجز منافع و مصالح خود هیچ چیز دیگری را

۲- تعلیم و آموزش‌هایی برای مجیب

همانطور که قبلاً ذکر شد کار مجیب دفاع از مباحثات خصم (سائل) است و کار مدافع خیلی سخت‌تر و دشوارتر بوده و احتمال شکست او بیشتر است، چرا که ابتکار عمل در دست سائل است و هرگز نه که او بخواهد بواسطه سؤالات گوناگون حمله می‌کند تا مجیب را شکست دهد.

اکثراً در این بخش چند روش را به مجیب آموزش می‌دهیم تا در جدل از آنها استفاده کند. قابل ذکر است که این روش‌ها در طول هم هستند و بر یکدیگر متوثر می‌باشند، یعنی مجیب ابتدا باید روش اول را بکار گیرد، سپس اگر روش اول ممکن نبود از روش دوم استفاده کند و همین‌طور تا آخر ادامه دهد.

۱- اول کاری که مجیب باید انجام دهد این است که اگر می‌تواند زودت جمل را برعکس کند، یعنی خودش سائل شود و طرف مقابل را مجیب قرار دهد. البته این کار در صورتی ممکن و عملی است که سائل هم موضوع دانفته باشد، در غیر این صورت این کار امکان‌پذیر نیست.

۲- اگر مجیب توانست خودش سائل شود، باید سعی کند تا ذهن سائل را از مطالبی که آماده کرده دور کند، به گونه‌ای که سائل ناخودآگاه به مطالبی کشیده شود که آنها را از قبل آماده نکرده است.

همچنین مجیب برای آنکه پاسخ سؤالات را آماده کند نیاز به فرصت دارد. لکن این فرصت را نباید با سکوت بگذرانند، بلکه مثلاً لفظ مشترکی را در سؤال سائل پیدا کند و معانی این لفظ مشترک را از او بپرسد، سپس در هنگام جواب دادن سائل، او به جواب خودش فکر کند! و یا اینکه خودش این کار را انجام دهد، یعنی یک لفظ مشترک را از سؤال سائل انتخاب کند و معانی مختلف و اقسام آن را ذکر کند و در این فرصت به جواب خودش هم فکر نماید.

بکند که طرف مقابل جرات انکار آن را نکند.

۶- مطالب پیچیده در جدل زیاد بگوید تا حریف مقصود و مظلوم او را نفهمد. این کار دو فایده دارد:

الف) طرف خسته می‌شود و لذا راحت اعتراف می‌کند.

ب) طرف نمی‌تواند تشخیص دهد کدام یک از این سؤالات مربوط به مظلوم سائل است، و در نتیجه از اعتراف فرار نمی‌کند.

۷- اگر طرف مقابل مغرور است راحت‌تر می‌توان بر او پیروز شد، چون آدم مغرور سریع‌تر و راحت‌تر اعتراف می‌کند، چرا که با خود می‌گوید: من به هر چه که اعتراف کنم بعداً می‌توانم از موضع خود دفاع کنم.

نکته: از آدم مغرور باید زیاد سؤالات بی‌ربط پرسید، زیرا راحت اعتراف می‌کند و در نتیجه به مظلوم سائل هم - که در لابلای سؤالات بی‌ربط قرار دارد - اعتراف خواهد کرد. ۸- وقتی جدلی به مظلوم خود می‌رسد و می‌خواهد قیاس نهایی را بیان نماید، آن را خیلی محکم و قوی بیان کند، به گونه‌ای که جای شک و شبهه باقی نماند و طرف جرات نکند آن را انکار نماید.

۹- جدلی باید کاملاً بر مذاق و روحیات گروهی که در نزد آنها مجادله صورت می‌گیرد مسلط باشد. مثلاً بدانند که این جمهور چه چیزی را دوست دارند و به چه چیزی عقیده دارند تا طبق خواسته آنها صحبت کند و رضایت آنها را جلب نماید، چرا که گفتیم غرض جدلی این است که در نزد جمهور بر طرف مقابل پیروز شود، لذا اگر مخالف جمهور صحبت کند به این غرض نخواهد رسید.

۱۰- بعد از پیروز شدن بر خصم او را مسخره نکند، چون جمهور از این کار مستنفر هستند و با تمسخر، پیروزی وی کم‌رنگ خواهد شد. علاوه بر این ممکن است حریف خود را مظلوم جلوه دهد و همین مظلوم‌نمایی او باعث شود که وجهات و آبروی خود را حفظ کند. در نتیجه مردم دیگر به پیروزی جدلی توجه نمی‌کنند و دلشان به حال مظلوم می‌سوزد و چه بسا ممکن است از او طرفداری کرده و مشخص پیروز را توییح کنند که در این صورت تمام تلاش‌ها و زحمات فرد پیروز از بین خواهد رفت.

۳- آموزش‌های مشترک بین مسائل و مجتنب

یا
آداب مناظره

موارد و مسائلی بین مسائل و مجتنب مشترک است که هر دو باید آنها را در جمل رعایت کنند. این موارد عبارتند از:

۱- مجالد باید در چند مورد مهارت کامل داشته باشد:
اول: هر قفسیمای که گفته می‌شود باید مجالد بتواند سریمای خود آن را در ذهن خود حاضر نماید.

دوم: مجالد با هر قفسیمای که برخورد می‌کند، باید بتواند بدون تأمل و درنگ، عکس مستوی، عکس تقیض، تقض المحمول و تقض الموضوع آن را بسازد.

سوم: برای اثبات یک معلوب و یا رد کردن آن باید بتواند مقدمات کثیری را قائم کند.
۲- جدلی باید نفاذ، حراف و خوش بیان باشد. خوش بیان بودن در جدل خیلی تأثیر دارد. قسنگ صحبت کردن، زیبا صحبت کردن و خوش لهجه صحبت کردن باعث جلب توجه حاضرین می‌شود و تحسین جمهور را در پی خواهد داشت.

۳- در جدل نباید از الفاظ رکبک استفاده کرد. ممکن است یک معنا را بتوان با چند لفظ بیان کرد، لکن جدلی باید بهترین لفظ را انتخاب کند، زیرا استفاده از الفاظ رکبک تنفر حاضرین را برمی‌انگیزد. همچنین باید مواظب باشد که الفاظ را غلط استعمال نکند. ممکن است خیلی مهارت هم داشته باشد، اما اگر لفظی را غلط و اشتباه تلفظ کند به طور کلی اعتبارش پائین می‌آید.

۴- باید جدلی حتی الامکان به طرف مقابل میدان صحبت کردن ندهد. طرف مقابل نباید استقلال در سخن گفتن پیدا کرده و میدان دار بشود. غالباً هر کس بیشتر حرف بزند جمهور می‌گویند او بیشتر بلد است و هر کس کمتر حرف بزند می‌گویند توان و سوادش کمتر است!

۵- جدلی باید ضرب المثل، شعر، کلمات قصار و امثال این‌ها را آموزش دیده و در

۳- اگر مجتنب نتوانست این دو کار را انجام دهد، تا آنجا که ممکن است باید از اعتراف به چیزی که مستلزم تقض وضمح است فرار کند. اما اگر وضح یک مشهور حقیقی است اعتراف به آن اشکالی ندارد، چون به ندرت اتفاق می‌افتد که اعتراف به یک مشهور موجب تقیض مشهور دیگر گردد. البته این طور نباشد که به هیچ قفسیمای اعتراف نکند، زیرا در این صورت، انسان لاجوج و معاندی جلوه خواهد کرد. بنابراین عدم اعتراف حتی الامکان مربوط به قضا یا این است که موجب تقض وضع او می‌شوند.

۴- اگر هیچ کدام از این سه راه برای مجتنب ممکن نشد، یعنی دید هیچ راهی ندارد مگر اعتراف به قفسیمای که موجب تقض وضع او می‌شود، در این صورت یکی از این دو کار را انجام دهد:

الف) اینکه اعتراف کند، متها بخاطر جبران این ضمعی که از او آشکار شد، خود را طالب حق جلوه دهد.

ب) اگر اعتراف برای او سخت است و راه دیگری هم جز اعتراف ندارد، در این صورت بگوید: البته این، سخنی دیگران است که من نقل کردم، اما خودم در آن شک داشتم و آن را کامل قبول نکرده بودم؛ و یا مثلاً بگوید: من هنوز مقصود خودم را توضیح نداده‌ام، سپس قید یا شرطی به آن وضع اضافه کند تا این اعتراف مستلزم تقض وضح نشود.

۵- اگر مجتنب هیچکدام از این کارها را نتوانست انجام دهد باید صراحتاً اعتراف کند، متها بگوید: بین اعتراف من به این قفسیه و تقض وضح مجتنب ملازمی وجود ندارد. به عبارت دیگر بگوید: قبول این قفسیه باعث تقض وضع من نمی‌شود، یعنی اثبات شیء نقی ما عدا نمی‌کند. سپس سؤال را به گونه‌ای معنا کند و یا وضع خود را به گونه‌ای معنا کند که اعتراف به قفسیه موجب تقض آن نشود و یا اصلاً از همان ابتدای جدل وضع خود را با ابهام و اجمال بیان کند تا اگر قفسیمای موجب تقض آن شد، فوراً قیدی به آن بیفزاید و در نتیجه بهت از اول شروع بشود. البته ناگفته نماند که این مرحله بسیار دقیق و دشوار است و نیازمند علم و دانش و زیرکی فراوان می‌باشد.

ذهن خود آماده داشته باشد. این گونه مسائل کلام را زیبا می‌کند و گاهی چند ساعت صحبت کردن کار یک ضرب المثل رانمی‌کند!

۶- مجادل باید در جدل از لعن، نفرین، تکفیر، مسخره، استهزاء، و غیره اجتناب کند. این چیزها باعث مظلوم نمایی برای طرف مقابل می‌شود و اگر حریف مظلوم جلوه نماید، در صورت شکست هم پیروز جلوه می‌کند.

۷- مجادل تَن صدای خود را خیلی بالا نبرد. چرا که هر چه صدا و فریاد بلندتر باشد، نشانه ضعف بیشتر است. اصلاً انسان تا احساس ضعف نکند داد و فریاد نمی‌کند. از اینرو انسان فریادگر حتی اگر غالب هم بشود، حُضار می‌گویند مغلوب شده و به تعبیر خودمانی می‌گویند: کم آورده است. بنابراین مجادل باید در هنگام صحبت کردن بسیار با آرامش صحبت کند و تندتند سخن نگوید، زیرا در این صورت می‌گویند مطالب را حفظ کرده و آمده تا در جلسه ارائه کند!

۸- مجادل باید در جدل نسبت به طرف مقابل خود تواضع نشان بدهد. در صحبت‌های خود از کمالات و فضایل خود زیاد سخن به میان نیاورد. چنانکه گفته می‌شود: از خودت تعریف نکن تا دیگران از تو تعریف کنند!

۹- در میان صحبت‌های خصم سخن نگوید و - به عبارت عامیانه - وسط کلام طرف نپرد، زیرا این کار باعث سبک شدن او می‌شود.

۱۰- تا آنجا که می‌تواند از جدل با طالب ریا و طالب غلبه و افراد لجوج اجتناب کند، زیرا فرد لجوج از هیچ راهی برای غلبه فروگذار نیست. لکن شما اگر مجبور شدید با فرد لجوج مجادله کنید از هر حيله‌ای می‌توانید استفاده کنید، و گمراه کردن و فریب دادن او اشکالی ندارد. شما می‌توانید مثل خودش رفتار کنید و در استدلالتان مغالطه بکار ببرید.

۱۱- و آخرین نکته این است که هم و غم شما در جدل بایستی رسیدن به حق باشد. انصاف داشته باشید و به محض اینکه دیدید حق با طرف مقابل است قبول نمایید.

قبول کردن حق و پا روی نفس گذاشتن مشکل‌ترین چیزی است که گریبان‌گیر انسان است، اما در این راه باید از خداوند سبحان طلب یاری و کمک نمائیم، چرا که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ الصَّابِرِينَ.